

همه را در يك سلك نمی توان کشید

در روز پانزدهم خرداد ماه سال 1342 در کنار انبوهی از مردم که به قصد وصول به مقصدي بپاخواستند، برخی از سودجویان و آشوبگران نیز بر طبق معمول به جنب و جوش افتادند. فرصت را برای حمله به مظلومان مهیا دیدند. از آشفتگی اوضاع که لازمه ی اوایل هر قیامی است بهره جستند. در حالی که اهل قیام مشغول اقدام برای تحقق اهداف خود بودند، اینان به خانه ها و مغازه ها و کارگاه ها و قبرستان های بهائیان روی آوردند و حقا که از هیچ گونه تجاوز فرونگذاشتند. عجیب این است که گروه انبوه اصحاب نهضت به شدت از طرف حکومت تعقیب شدند ولیکن این جماعت نه تنها از تعقیب در امان ماندند بلکه با تقدیس و تکریم در بین صفوف مستقبلین به خانه های خود بازگشتند و چنان که گویی پاداش عمل می گیرند با چراغانی و قربانی و تشویق و تجلیل احاطه گردیدند.

اخیراً بعضی از دوستان غیر بهائی ما مقاله ای راجع به وقایع آن روزگار نوشتند. منتهی از تمام حقیقت غفلت کردند، به درج ناقص مطلب اکتفا جستند، مکتوب منسوب به این محفل را ضمیمه ی آن ساختند، این همه را در هزاران نسخه توزیع کردند و با توزیع آن مقاله توضیح این محفل را لازم آوردند. راجع به قالب آن مکتوب سخنی نمی توان گفت زیرا آرشیو این محفل را چندی پیش ضبط کرده و جمیع اوراق و اسناد آن را برده اند. بنابراین رجوع به سوابق و مطالعه ی مسوده مکتوب امکان ندارد، و چون این محفل همواره خود را مکلف می بیند که با استناد به اسناد سخن گوید درباره ی قالب چنین مکتوبی سکوت می کند و کلمه ای به عنوان تصدیق یا تکذیب نمی نویسد. ولیکن حق این است که درباره ی مضمون آن و علی الخصوص درباره ی توضیحات ضمیمه که به قصد تحدیش اذهان بهائیان نگاشته و در بسیاری از خانه های آنان پراکنده اند ساکت ننشیند. و چگونه می توان سکوت کرد، و حال آنکه نویسندگان آن مقاله به درج خبری از صفحه ی 292 شماره ی 5 سال 42 نشریه ی اخبار امری پرداخته اند، ولیکن در همانجا که به نقل این خبر از روزنامه های رسمی کشور اشاره می شود کلام خود را بریده اند، چنانکه گویی خواسته اند نشریه ی اخبار امری را مبتکر درج خبر شمارند. عجیب تر اینکه از نقل بقیه ی خبر نیز که با درج تصاویر متعدد حکایت از عجایب اعمال بعضی از اشخاص می کند و ربطی به اهداف قیام ندارد، و این اشخاص به سبب ارتکاب همین اعمال در هر کیش و آئین مستحق نکوهش می شوند، چشم پوشیده اند.

به همین سبب اینک بر این محفل لازم می آید که بقیه ی مطلب را عیناً از همان شماره ی اخبار امری نقل نماید تا حقیقت امر را بر خوانندگان معلوم سازد. [1] آن مطلب این است: «البته مطابق معمول اراذل و اوباش که همواره در پی وقت مناسب برای اذیت و آزار یاران ستم دیده و حزب مظلوم می باشند، در طهران نیز به گلستان جاوید حمله ور گردیدند و کلیه ی بنای این مؤسسه را آتش زدند، اثاثیه و لوازم آن را به غارت بردند، دستگاه شویخانه و موتور و منبع آب و شبکه ی لوله کشی و برق را به کلی منهدم نمودند، تعدادی از درخت های باغ را آتش زده، گل کاری ها و کلیه ی آثار زیبایی را معدوم نمودند. در قبوری که ضمن سنگ های قیمتی، آهن هایی به صورت پایه و زنجیر و آلابیق و غیره به کار رفته بود، کلیه را معدوم نموده و به غارت بردند. سنگ های قبور را شکستند و خسارات کلی به احبای عزیز الهی وارد ساختند. عکس های متعددی از این وضعیت گرفته شده و در مقامات رسمی ادعای خسارت گردید و حتی نمایندگان مربوطه محل را بازدید و خسارات پیشنهادی را قریب به يك میلیون تومان برآورد نمودند. بعضی از آن عکس ها در این شماره به نظر یاران الهی می رسد. [2] در کاشان وحشیگری اراذل و اوباش به مراتب شدیدتر بود. چنانکه در دو فرسنگی این شهر در آران به حظیره القدس و منازل و دکاکین احبای الهی حمله ور شدند و اموال قریب هشت عائله از یاران عزیز رحمانی را به کلی معدوم نموده و این مظلومین را از هستی ساقط کردند. شرح این تعدیات و مظالم مشروحاً و جز به جز به مقامات انتظامی صورت داده شد و اشخاصی را که در مظان اتهام بودند دستگیر نموده تحویل مقامات فرمانداری نظامی و هیأت های قضایی دادند ولی پس از چندی متأسفانه در همان روزهای اولیه و سائل آزادی متهمین کاشان فراهم شده با تشریفات خاصی یعنی با کشتن گاو و گوسفند و چراغانی و استقبال شایان توجهی مجدداً به کاشان و آران وارد گردیده و عربده و هیاهو و اغتشاش را مجدداً شروع کردند.»

ملاحظه می فرمائید که کسانی در شهرها به قبرستان تاخته اند، سنگ های قبور را شکسته اند، به مرده شوی خانه حمله برده اند، درختان را آتش زده اند، در روستاها خانه های مردم را تنها به جرم تدینشان به دیانت بهائی بدون کمترین ارتباطی با انقلاب، به غارت برده اند و عائله های آن بی گناهان را از هستی ساقط کرده اند. آیا شرط انصاف است که مقاله نگاری اینان را در مقاله ی خود «مردم بپاخاسته برای استیفای طبیعی ترین حقوق مشروع خود» بخواند و با کتمان اعمالی که از آنان سرزده است، و با صرف نظر از نقل

مطلبی که حکایت از این ماجرا می‌کند، نکوهش آنان را مجاز نشمارد، و بدین ترتیب این اشخاص را در ردیف اصحاب قیام قرار دهد؟ آیا شرط انصاف است که مقاله نگاری به رهائی مرتکبین حمله و غارت و تجاوز در همان روزهای نخستین و تجلیل و تکریم آنان با قربانی و چراغانی و شادمانی اشاره نکند؟ به عللی که می‌توان برای این ترک تعقیب فوری تصور کرد ناظر نباشد و همچنان این جماعت را جزو اهل نهضت محسوب دارد؟ بالاخره آیا شرط انصاف است که مقاله نگاری، تنها به قصد اینکه افکار را بر ضد اهل بهاء برآشوبد و آبی گل آلود کند و ماهی بگیرد، بهائیان را مخالف علمای اعلام و حجج اسلام بینگارد؟

درباره ی این نکته ی اخیر توضیحی به اختصار باید داد. دوستان مسلمان ما خود تصدیق می‌کنند که همه ی کسانی که در ذی روحانیت قرار دارند روحانی نیستند. همه ی کسانی که عبا بر دوش افکنده و عمامه بر سر نهاده اند جزو اهل علم به شمار نمی‌آیند. برای اثبات صحت این قول همین بس که گوئیم در همین روزها تعداد کثیری از کسانی را که لباس روحانیت در بر دارند گرفته و برده و به زندان افکنده اند، یا لباس اهل علم را از پیکرشان به در آورده و به امان خدا سپرده اند. و از همین رو در همین ایام مراجع مذهبی شیعه و عموم مردم ایران کسانی را که در زی علمای دین در میان مردم به سر می‌برند بر دو قسم روحانی و روحانی نما تقسیم می‌کنند و روحانی نمایان را شایسته ی طعن و ملامت و حبس و تعقیب می‌شمارند.

ولیکن در این میان مقاله نگاری به انکار این حقیقت می‌پردازد یا در برابر آن دیده بر هم می‌نهد تا بتواند بهائیان را به باد ناسزا گیرد، و آنجا که در بعضی از کتب و آثار و مقالات و مکاتیب آنان از « علمای بدعمل» یا « جهلای معروف به علم» یا « ارباب عمام» یاد می‌شود منظور آنان را جمیع علمای شیعه بینگارد، بر آن همه توصیف و تعریف که از علمای اعلام و فقهایی عظام در این اوراق و آثار می‌شود خط بطلان کشد، ملت و دولت را از اهداف اصلی و مقاصد حقیقی خویش باز گرداند، به تعقیب و تعدیب جمع مطیع و صبور و بردبار و بی‌آزاری مانند اهل بهاء مشغول دارد و همچنان متوقع باشد که کسی در حسن نیت او تردید روا نشمارد. اگرچه او خود نیک می‌داند که « روحانی» و « روحانی نما» چه تفاوتی دارند، و از این نکته هم غافل نیست که روحانی نمایان به جای علم و تقوا و زهد و امانت تنها به عبا و ردا و عمامه اکتفا می‌کنند، و با بحث الفاظ نیز تا این حد آشناسست که چنین کسانی را به جای علما باید « ارباب عمام» یا « جهلای معروف به علم» یا « علمای بدعمل» نامید. مع هذا کلامی از حضرت عبدالبهاء را در بیان تفاوت این دو صنف و تجلیل مقام دانایان راستین نقل می‌کند تا نویسنده ی مقاله شاید به مقام انصاف باز آید و بر پیروان چنین سروری تا این حد ستم نراند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: « اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند آنچه شایع و واقع از اعتساف علمای بی‌انصافی بوده که از تقوای الهی محروم و از شریعة الله مهجور و از نار حقد و نیران حسد در جوش و خروشند. و اما دانایان پاکدل، پاک جانند. هر یک رحمت یزدانند و موهبت رحمان. شمع هدایتند و سراج عنایت. بارقه ی حقیقتند و حافظ شریعت. میزان عدالتند و سلطان امانت. صیح صادقند و نخل باسق. فجر لامعدن و نجم ساطع. بنیوع عرفانند و معین ماء عذب حیوان. مربی نفوسند و مبشر قلوب، هادی اممند و منادی حق بین بنی آدم. آیت کبری هستند و رأیت علیا. جواهر وجودند و لطائف موجود. مظهر تنزیهند و مشرق آفتاب تقدیس. از هستی خاکدان فانی بیزارند و از هوی و هوس عالم انسانی درکنار. در مجامع وجود سرمست محامد و نعوت رب ودودند و در محفل تجلی و شهود در رکوع و سجود. بنیان الهی را رکن رکینند و دین مبین را حصن حصین. تشنگان را عذب فراتند و گمگشتگان را سبیل نجات، در حدائق توحید طیور شکورند و در انجمن تفرید شمع پرنور. علمای ربانیند و وارثان نبوی. واقفان اسرارند و سرخیل گروه ابرار. خلوتگاه ذکر را صومعه ی ملکوت کنند و عزلت از غیر را وصول به بارگاه لاهوت شمردند و مادون ایشان جسم بی‌جانند و نقش حیطان و اضله الله علی علم، منصوص قرآن.» [3]

پروردگان این تعالیم در غایت متانت با توسل به صبر جمیل، از سکون خاطر برخوردارند و با اطمینانی که شرط ایمان است مطالب اشخاص را می‌خوانند، با مضامین الواح و آیات می‌سنجند، در قبال حقایق امور کسب بصیرت و تحصیل معرفت می‌کنند، و شکرگزار کسانی می‌شوند که آنان را بدین سان به تأمل و تفکر وامی‌دارند و پیوسته در معرض موهبت پروردگار فرا می‌نهند تا دم به دم توسل به جبل توکل نمایند و بر قوت ایمان و کثرت اطمینان بیفزایند. « هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً مع ایمانهم و لله جنود السموات و الارض و کان الله علیماً حکیماً.» [4]

[1]- از صفحه ی 292 تا صفحه ی 295 شماره ی 5 سال 1342 نشریه ی اخبار امری

[2]- نه قطعه عکس از اماکن و منازل و مقابر ویران شده در اصل نشریه درج شده است.

[3]- رساله ی سیاسیه، صص 68-73.

[4]- سوره ی فتح، آیه ی 4.

منبع: دکتر علی مراد داوودی، جلد سوم صفحه 119 ، تهیه و تنظیم وحید رافتی

[www.drdaavoodi.org]

www.drdaavoodi.org